

مطالعات کودکی: مفاهیم، رویکردها و مسائل محوری

محمد سعید ذکایی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۲۵ تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۶/۲۷

چکیده:

کودکی امروز در فرآیندی تاریخی و اجتماعی ماهیت متفاوتی یافته است. تنوع تجارب کودکان در میدان‌های روزمره زندگی و نیز تنوع گفتمان‌ها و بازنمایی‌های شکل گرفته نسبت به آنها ضرورت به کارگیری منظری بین رشته‌ای را در فهم پویایی‌ها و پیچیدگی‌های این پدیده آشکار می‌سازد. مقاله حاضر بدنبال ارائه شرحی از رویکردها و سنت‌های مؤثر بر توسعه حوزه مطالعات کودکی و مفاهیم، روش‌ها و مسائل محوری آنهاست. استدلال بر این است که ذخیره دانش آکادمیک از کودکان در ایران با بازاندیشی و ترکیب خلاقانه در تجارب نظری و پژوهشی طیفی از رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی مانند روانشناسی، مردم‌شناسی، تاریخ، ادبیات، حقوق و جامعه‌شناسی می‌تواند ظرفیت ایده‌آلی برای درک عمیق‌تر کودکی به مثابه سازه‌ای مدرن فراهم ساخته و سنت بین رشته‌ای مطالعات کودکی را در خدمت سیاستگذاری، ارتقاء کیفیت زندگی و تعامل بهتر با کودکان قرار دهد.

واژگان کلیدی: مطالعات کودکی، مطالعات کودکان، رویکردهای نظری، بر ساخت‌گرایی اجتماعی، کودکی مدرن.

مقدمه

حوزه میان رشته‌ای و بین رشته‌ای مطالعات کودکی از قدمت زیادی در مطالعات دانشگاهی برخوردار نیست. دلایل این تأخیر علاوه بر آنکه بصورت غالب به جایگاه کودکان و نوع نگاه و تلقی به آنها در سطوح نهادین و غیر نهادین جامعه مربوط است، به تأخیر در ظهور سنت‌های میان رشته‌ای و تغییر در الگوها و مرزهای رشته‌های دانشگاهی نیز مربوط است. همچون بسیاری دیگر از رویکردهای بین رشته‌ای به دانش، تعریف سنت مطالعات کودکی نیز از ابهام خالی نیست. مطالعات کودکان در قرن بیستم بصورت غالب در سیطره سنت روانشناسی رشدی قرار داشت که در آن «کودکی تمرینی برای رسیدن به جایگاه بزرگسالی دیده می‌شود که مسیر آن را بر اساس سن، رشد جسمانی و توانایی شناختی می‌توان ترسیم کرد» (کهیلی، ۲۰۰۴: ۷). تغییر در این نگاه و اختیار کردن پارادیم‌های جایگزین در مطالعه کودکان تقریباً یک قرن به درازا کشید و نخستین بار استقرار دانشگاهی رشته مطالعه کودکان در آمریکا و سپس مطالعات کودکی (عموماً در اروپا) در اوایل سال‌های ۱۹۹۰ صورت گرفت. مرزبندی چندان روشنی بین مطالعات کودکان و مطالعات کودکی وجود ندارد. در نگاهی کلی به نظر می‌رسد حوزه مطالعات کودکان علاقمند به مطالعه مسائل کودکان در کلیت خود و بادر نظر گرفتن وجوه مختلف حیات زیستی، نسلی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنهاست. سنت مطالعات کودکان مستلزم به کارگیری طیف متنوعی از رشته‌های علوم انسانی، اجتماعی و زیستی است. اگر چنین گستره وسیعی را برای قلمرو موضوعی مطالعات کودکان در نظر بگیریم، در آنصورت بنظر می‌رسد که حوزه مطالعات کودکی برشی کوچک‌تری از این قلمرو را در بر گیرد که کانون توجه آن تلقی کودکی به مثابه سازه‌ای اجتماعی، فرهنگی، حقوقی و سیاسی و تاریخی است. مطالعات کودکی با نقد رویکردهای تقلیل‌گرایانه زیستی روانشناختی و با اختیار کردن منظری بین رشته‌ای و ترکیبی، کودکان را نه بعنوان عاملین و کنشگرانی بالقوه و در حال شدن بلکه فی نفسه بعنوان مقوله‌ای مهم و قابل مطالعه در نظر می‌گیرد. در این سنت به این سؤالات کلیدی پاسخ داده می‌شود که تلقی، اندیشه و بازنمایی نسبت به کودکان و کودکی چه سیر و تحولی را داشته است و آثار این تلقی و بازنمایی در زندگی روزمره کودکان چیست. در این سنت در کنار وجوه زیستی و شناختی مؤثر بر حیات و تجربه کودکی، ابعاد تاریخی، فلسفی، اجتماعی، ادبی و حقوقی که بر درک ما از آن تأثیر گذارند، مورد توجه قرار می‌گیرد. مطالعات کودکی با فراتر رفتن از رویکردهای خطی و مرسوم روانشناختی رشدی و جستجوی پارادیم‌های سیاسی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، حقوق بشر و مانند آن (نگاه کنید به وود هد، ۲۰۰۶)، کودکی را نه تنها مقوله‌ای محلی و ملی، بلکه در سطحی بین‌المللی نیز موضوعی

مهم برای پژوهش می‌داند و تأثیر ساختارها و فرآیندهای بین‌المللی بر زندگی و فرهنگ کودکان را مورد توجه قرار می‌دهد.

وجه مهمی از مطالعات تطبیقی کودکان، فرهنگ کودکان و جایگاه و تعامل آنها با فرهنگ جامعه است. فرهنگ رسانه‌ای، مصرف و تبلیغات، فرهنگ عامه پسند، ادبیات و گفتمان‌های شکل گرفته پیرامون کودکی موضوع مهمی برای محققین جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی کودکی به شمار می‌آید. به همانسان مطالعات فرهنگی کودکان تأثیر گفتمان‌ها بر شکل‌گیری کودکی و نقش خود کودکان در بر ساخت هویت‌های اجتماعی و فرهنگی آنها را مورد توجه قرار می‌دهد. وجه مهمی از این نوع مطالعات فرهنگی، با اتخاذ سوبه‌ای انتقادی به این سؤال می‌پردازد که مناسبات قدرت در سطوح مختلف (خانوادگی، محلی، ملی و بین‌المللی) در بر ساخت کودکی چه سهمی دارند. این نگاه روابط بین قدرت، زبان و در مجموع گفتمان را در بر ساخت کودکی‌های مختلف و تلقی طیفی از آنها بعنوان متعارف و نامتعارف، در فهم تفاوت‌ها و غیریت‌سازی و فرصت‌ها و محدودیت‌هایی که کودکی مدرن با آن مورد توجه قرار می‌گیرد مورد بررسی قرار می‌دهند. مطالعات انتقادی کودکی اغلب با پشتیبانی رویکرد بر ساخت‌گرایانه و انتقادی چون مطالعات فرهنگی، مطالعات پسااستعماری، فمینیسم و جرم‌شناسی انتقادی و سنت‌های مشابه انجام می‌شوند.

در ادامه به معرفی رویکردهای عمده نظری که در رشد و توسعه سنت مطالعاتی مطالعات کودکی سهیم بوده‌اند و مفاهیم، روش‌ها و دستور کارهای آنها تلقی جدیدی از مفهوم کودکی پدید آورده‌اند می‌پردازم.

رویکرد تاریخی: بدون تردید انتشار کتاب «قرن‌های کودکی» اریس (۱۹۶۱) را باید نقطه عطفی در بازاندیشی به مفهوم کودکی و تلقی برساخت‌گرایانه از آن دانست. سهم مهم اریس آشنایی‌زدایی از مفهوم کودکی و چالش این فرض بود که کودکی سیر تحولی طبیعی و یکسان در همه جوامع داشته است.

تا پیش از قرن هفدهم میلادی، کودکان گروهی ویژه با نیازها، علایق، منزلت و جایگاه اجتماعی یکسان و مشترک تلقی نمی‌شدند. واقعیت زیستی کودکی بخش عمده واقعیت آن را توضیح می‌داد. کودکان یا آنقدر ناتوان و وابسته به مراقبت والدین خود بودند و یا در مقابل با رشد جسمانی کافی می‌بایست پا به پای بزرگسالان به کار و فعالیت می‌پرداختند. اریس در کتاب خود نشان می‌دهد که کودکی مفهومی بر ساخته طبقات متوسط و نیز برآمده از تغییر در جایگاه اقتصادی آنها به جایگاهی عاطفی است. تا پیش از تحولات مدرن جامعه صنعتی غرب، مفهوم کودکی در شکلی که امروز از آن استفاده می‌کنیم، وجود نداشت. کودکی تحت الشعاع نظم اقتصادی و سیاسی جامعه، جایگاه حاشیه‌ای و البته متفاوتی داشت. نظام فئودالی و

اقتدار پدرسالارانه پیشامدرن و سازمان اقتصادی برآمده از آن، کودکان را اساساً سرمایه‌گذاری و تضمینی برای بقا جامعه می‌دانست. پیوند کودکان با زندگی کاری و اجتماعی، آغاز و پایان جوانی را مبهم می‌ساخت و واقعیت بلوغ و تجارب هنجاری وابسته به آن (ازدواج و فرزندآوری) را اهمیت می‌بخشید.

تلقی از کودکان به مثابه بزرگسالان کوچک، به موازات ظرفیت تحمل بزرگسالان برای پذیرش خطا و نافرمانی‌ها و فاصله‌های اخلاقی آنها را نیز کمتر می‌ساخت. بازنمایی موجود از ادبیات، هنر و دیگر متون بیانگر پیشداوری‌ها، کلیشه‌ها و قضاوت‌هایی نسبت به کودکی است که یکسویه و بدون در نظر داشتن واقعیت زیستی و اجتماعی کودکان آنها را موجوداتی غیر قابل اطمینان، شرور، خود خواه و نه معصوم و بی‌آلایش در نظر می‌گیرند.

با ظهور مدارس جدید و دسته‌بندی‌های سنی از کودکان در قرن نوزدهم، الگوهای تربیتی (در کار و خانه) بتدریج تغییر یافته و نقش آنها در بازار کار جایگاهی حاشیه‌ای یافت. فاصله گرفتن از کار اجباری به نوبه خود سرگرم‌سازی و کنترل کودکان را ضروری ساخت. بدین ترتیب در نگاه تاریخی، حراست از کودکان و کودکی به مثابه تحولی مدرن، در ایجاد مرزبندی‌های بین کودکی و بزرگسالی و حراست از آن مؤثر بوده است.

رویکرد تاریخی بواسطه تغییرپذیر دیدن و سیال دیدن کودکی و تأثیر پذیری آن از فرهنگ، سیاست، اقتصاد و آموزش، قابلیت‌های مناسبی برای مطالعه کودکی عرضه می‌کند با اینحال رویکرد تاریخی مکانیسم‌های واسط و میانی فعال در تنظیم سیاست به کودکی و معناسازی از آن را چندان مورد تأکید قرار نمی‌دهد. برای مثال نقش روابط والدین و فرزندان را در بر ساخته شدن کودکی جدید باید بسیار مهم دانست. سیاست جدید والدین در مدیریت عواطف کودکان، مشارکت‌دهی آنان در امور منزل و نیز درک کودکان از تعاملات و مناسبات والدین با یکدیگر، بخشی از واقعیت کودکی جدید را شکل می‌دهد. آلان و میال (۲۰۰۱) با تأکید بر ایده «نسل به منزله کلیدی برای فهم عاملیت کودکان» و با استفاده از مطالعات تجربی در مقیاسی جهانی نشان می‌دهند که استفاده از اطلاعات مربوط به کودکان برای فهم پدیده اجتماعی کودکی و توجه به اینکه چگونه کودکان تقسیم کار بین خود و والدینشان را درک می‌کنند و تا چه اندازه خود را بعنوان گروه اجتماعی مجزایی در نظر می‌گیرند، چه فهمی از منزلت اجتماعی خود و انتظارات بزرگسالان از شیوه رفتار مناسب خود دارند، نقش مهمی در درک کودکی دارد.

روانشناسی رشدی

بدون تردید درک مدرن از مفهوم کودکی را به درجات زیادی باید مدیون سنت روانشناسی رشدی و توجه سیستماتیک آن به مراحل و گذار کودکی دانست. در این نگاه کودکان در موعده

مقرر خود به اعضای بزرگسال جامعه تبدیل می‌شوند و با پشت سر گذاشتن مراحل رشد و تکامل شناختی-شخصیتی (پیاژه) جسمی و عاطفی (اریکسون) و اخلاقی (کولبرگ) آماده سفر به بزرگسالی در مسیری خطی و کمابیش استاندارد می‌شوند. همسویی برنامه‌ها و آموزش‌های نظام دبستان و متوسطه با دانش این حوزه و سطح‌بندی و تفکیک آموزش‌ها و مهارت‌های منتقل شده به کودکان، اساس نظام آموزشی و تربیتی رسمی در بیشتر نقاط جهان بشمار می‌آید.

سنت روانشناسی رشدی در نیم قرن گذشته دستاوردهای مهمی در توجه آکادمیک به مقوله کودکی و حمایت‌های نهادین از آن داشته است. واقعیت این است که بیشتر شناخت تخصصی و حتی عمومی در خصوص کودکان با دانش روانشناسی پیوند خورده است و از این حیث تفاوتی در وضعیت کشور در حال توسعه‌ای مانند ایران با کشورهای توسعه یافته نیست. این وابستگی را با توجه به زمینه‌های مختلفی می‌توان توضیح داد. پیوند روانشناسی تجربی و مدرن با بیولوژی و رویکردهای تکامل‌گرایانه آن، خصلت تجربی‌تر روانشناسی و ظرفیت بالای آن برای تولید مفاهیم و ابزارهای سنجش ویژگی‌های جسمانی و بویژه شخصیتی کودکان، به کارگیری آموزه‌های دانش روانشناسی در تعلیم و تربیت نهادین (خانواده، مدرسه، مهد کودک)، اتکا زیاد شبکه‌های رسمی و غیررسمی ارائه‌دهنده خدمات کودک (مشاوره، مددکاری، سلامت و بهداشت) به دانش روانشناسی و احتمالاً پیوند کمتر آن با سیاست و ذات غیرانتقادی آن می‌توانند بخشی از این مقبولیت را توضیح دهند. «پیوند نظریه، یا رشته با عمل هم مبین تفوق مشروعیت این رشته است و هم قدرت زیادی به آن برای کنترل دانش و تاثیرگذاری بر زندگی افراد بخشیده است» (مایال، ۲۰۱۳: ۴). حجم غالب گفتمان تولید شده از کودکی در ایران را باید مربوط به سنت روانشناسی و دستور کارهای غالب آن (شرح و تبیین مراحل رشد کودک و آسیب شناسی آن، تحلیل شرایط یادگیری و تبیین عوامل زمینه‌ای و محیطی آن (اجتماعی شدن) دانست. رواج و غلبه دانش و گفتمان روانشناسی از کودک و کودکی تأثیرپذیری جدی دیگر سنت‌های دانشگاهی و مطالعاتی (ادبیات، جامعه‌شناسی، ارتباطات) را نیز به همراه داشته است و به نظر می‌رسد بازنمایی‌های ارائه شده از فرهنگ کودکی (در جراید، رسانه‌های تصویری و مانند آن) نیز اجباراً از این گفتمان متأثر بوده‌اند.

تلقی کردن کودکان به مثابه سوژه‌ها و به مثابه انسان‌های در حال شدن و نه بودن، جهت‌گیری جبرگرایانه آن در مطالعه و توجه به مسیر رشد، غیرتاریخی بودن و در نظر نگرفتن تجربه کودکان و کودکی در کلیت آن (جزیی ساختن کودکی (اسکولنیک، ۱۹۷۵) و دلالت‌های ایدئولوژیک آن برای وابسته ساختن و کنترل کودکان از جمله نقدهای جدی وارد شده بر آن است. از سوی دیگر عدم وفاق شارحین این سنت در خصوص اهمیت نسبی عوامل روانشناختی،

اجتماعی و فرهنگی و دینی در شکل‌دهی رشد کودکان، تاملات زیادی را در خصوص کارایی آن برانگیخته است که امتداد آن علاوه بر حوزه‌های علمی و دانشگاهی، به سطوح دیگر نهادین و نیز به گفتمان‌های عمومی در جامعه نیز کشیده شده است. «رویکرهای مدرن چندگانه بودن و تنوع کودکی، ضرورت به کارگیری چشم اندازه‌های متنوع به آن، تعیین کننده بودن خود کودکان در بر ساختن کودکی خویش و اهمیت مشارکت آنها در خانواده، اجتماع و فرهنگ را مورد تاکید قرار می‌دهند» (والر، ۲۰۰۵).

شاید جدی‌ترین نقد به نگاه روانشناسی رشدی را بتوان به سوگیری غربی آن مرتبط دانست که علاوه بر ایجاد مباحث و مناقشاتی در داخل، در فضای جهانی و در ذیل گفتمان‌های پسااستارگرا و بویژه پسااستعماری نیز مباحث زیادی را برانگیخته است. به زعم منتقدین، متن اجتماعی و اقتصادی که گزاره‌های برآمده از روانشناسی رشد در آن ترویج می‌شود، عموماً سنخیت چندانی با متن و فضای غربی آن ندارد و به کارگیری رویه‌ها و نگرش‌های منسوخ این سنت را می‌بایست مورد چالش قرار گیرد. کانلا و وبرو (۲۰۰۴) در تشریح محدودیت‌های این سنت معتقدند که رفتارهای مناسب دوره رشدی به شیوه‌های خاصی از زیستن و دانستن مزیت می‌بخشد و کیفیت متنوع کودکان و خانواده‌های آنها را در متن جهانی نادیده می‌گیرد. قائل شدن به وضعیت استاندارد جهانی و توصیه به تلاش برای دستیابی به آن، مبتنی بر شیوه‌های عمل و دانش غربی است. به زعم منتقدین پسا استعماری، شیوه‌های رایج مفهوم‌سازی از کودکی با تلقی آنها بعنوان یک گروه سنی جدا از بزرگسالان که بطور مستمر برای بازتولید هنجارهای مسلط نیاز به هدایت بزرگسالان دارند، آن‌ها را بی‌قدرت ساخته است.

علاوه بر این، در انتقادهای پسا استعماری به روانشناسی رشد، آموزش کودکی الزاماً می‌بایست اندیشه‌های برآمده از سنت‌های رشته‌ای چون مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی و فلسفه را مورد توجه قرار دهد. این با هم‌نگری می‌تواند به بازنگری در شیوه‌های مطالعه و ارتباط با کودکان و نیز به چالش کشاندن سازه‌ها و موقعیت‌هایی (مثلاً منطلق مصرف‌گرایی، سرمایه‌داری، لذت‌طلبی، مفهوم خوشبختی، موفقیت و مانند آن) بیانجامد که در بیشتر مناطق جهان مبنای قضاوت بوده است.

ادبیات کودک

رسانه‌ها بخش قابل توجهی از فرهنگ مادی کودکی را بازنمایی می‌کنند. مخاطب قرار دادن کودکان و نوجوانان در صنعت و فرهنگ فراغت و نیز مخاطب ساختن آنها با هدف رشد و ارتقا مهارت‌های مختلف ارتباطی و اجتماعی، آثار جدی در شکل‌گیری کودکی مدرن داشته است. بعنوان نمونه‌ای تاریخی از تلاش برای همراه ساختن آموزش و سرگرمی در صنعت سرگرمی

غرب می‌توان به شرکت دیسنی اشاره کرد که علاوه بر تولید برنامه‌های انیمیشن، تولید برنامه‌های مستند، طنز و فیلم را نیز دنبال می‌کند. این تجربه که اغلب آن را بعنوان فرآیند دیسنیایی شدن می‌خوانند، از نظر منتقدین تأثیرات عمیقی در فرهنگ کودکی در سراسر جهان بر جای گذاشته و ترویج کودکی ایده‌آل امریکایی و سلطه کامل بر تولید فیلم‌ها و محصولات سرگرم‌کننده برای کودکان و نوجوانان را هدف خود قرار داده است (هبدایچ، ۲۰۰۳: ۱۵). شرکت دیسنی در تلاش برای درونی کردن ارزش‌ها و شخصیت‌های عروسکی نه تنها کودکان که بزرگسالان را نیز مخاطب خود می‌داند و با ایجاد تولیدات و جاذبه‌های مختلف رسانه‌ای (فیلم، کتاب و بازی) و غیر رسانه‌ای (کالاهای مصرفی کودکان و از سال‌های دهه ۱۹۹۰ میلادی ایجاد پارک‌های دیسنی)، نمونه‌ای جدی از عقلانیت صنعت سرگرمی را به نمایش گذاشته است که مروج نظام اخلاقی و سیاسی خاصی بشمار می‌آید.

سویه دیگر تأثیر فرهنگ رسانه‌ای بر کودکی را باید در ادبیات کودکان جستجو کرد. بر ساخت کودکی مدرن پیوند تنگاتنگی با نگاه ویژه و تدریجاً تخصصی به ادبیات کودک دارد. شکل‌گیری نگرش‌های جدید به کودکی، توسعه حقوق اجتماعی و مدنی کودکان و به رسمیت شناخته شدن کودکی بعنوان سازه‌ای اجتماعی، حقوقی و جمعیتی، در رواج ادبیات تخصصی برای کودکان تعیین‌کننده بوده است. اگر چه بصورت پراکنده در آثار اسلامی و ایرانی دوره پیشامدرن (پیش از قرن هفدهم) اشارات و گفتارهای پراکنده‌ای را در خصوص آموزش اخلاقی کودکان و ارائه اصول و الگوهای برای تربیت و رفتار صحیح آنها می‌توان یافت (ابن مسکویه، غزالی) با اینحال تدوین کتاب تخصصی برای کودکان تجربه‌ای مربوط به سه قرن اخیر است. «هیچ کتابی ویژه کودکان قبل از قرن هفدهم و حتی تا مدنی بعد از آن وجود نداشت. در این دوران تنها حجمی از کتاب‌های آموزش وجود داشت که اجازه لذت بردن و سرگرمی را به کودک نمی‌داد و تنها به امر و نهی می‌پرداخت...» (شاه آبادی فراهانی، ۱۳۸۵: ۹۱). تخصصی شدن ادبیات کودک همچنین به درجات زیادی مرهون توسعه شاخه روانشناسی و فلسفه کودک و شکل‌گیری دوره‌ها و دپارتمان‌های آموزشی در این زمینه بوده‌اند که از اوایل قرن بیستم در امریکا و برخی شهرهای اروپایی استقرار یافتند. ادبیات مدرن کودکان با نقد نگاه یکسویه و بزرگسال محور دنبال آن بوده است که آثاری تولید کند تا بی‌واسطه و از منظری درونی به دنیای کودکی نظر افکند و استقلال و منطق کودکی را به رسمیت شناسد. منتقدین کتاب‌های کودکان استدلال می‌کنند که مفاهیم و تصورات شکل گرفته در باره کودکی عموماً برآمده از ذهنیت بزرگسالانی است که یا در یادآوری فضا و تجربه کودکی خود ناتوان هستند و یا سعی در کلیشه‌سازی و تعمیم این تجارب بدون اعتنا به تنوعات و زمینه‌های مختلف تجربه کودکی دارند. به همانسان انتقاد دیگر به ادبیات کودکان تشکیک در دوره بندی‌های سنی ارائه

شده توسط روانشناسی رشد و نادیده گرفتن تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی در رشد کودکان است (نگاه کنید به سید آبادی، ۱۳۹۱: ۳۸-۴۰).

ادبیات کودکان محل تلاقی کودکان و بزرگسالان است و از طریق آن نگرش‌های متفاوتی را نسبت به کودکی می‌توان ارائه و مورد گفتگو قرار داد. نگرش‌های نسلی (توافق، تخالف و یا تعامل) به درجات زیادی برآمده از روایت‌های داستان‌ها و ادبیات کودکان است. به همانسان گفتمان‌های رایج در هر دوره (نسل) نسبت به کودکان در شکل‌گیری ذهنیت‌های نسلی بزرگسالان به کودکان و کودکان به بزرگسالان تأثیر گذار است. تصورات بسیاری از ما از کودکی خود و بزرگسالی ایده‌آل، بواسطه ادبیات کودک شکل گرفته است. روشن است که این کلیشه‌ها و تصویرسازی‌ها علیرغم برخی اشتراکات، تغییرپذیری‌های زمانی و مکانی را نمایش می‌دهند. برای نمونه در حالیکه هندریک، ۱۹۹۷) بر ساخت جایگزین از کودکی در انگلیس در سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۹۳۰ را به ترتیب زمانی کودکی رمانتیک، ایوانجلیک، کارخانه‌ای، بزهار، مدرسه‌ای، روانپزشکی و رفاه می‌خواند و صفات و کلیشه‌های چون نخبه‌گرایانه، فاسد و شرور، سوژه کار و استثمار، معصوم و در معرض خطر را برای آنها ترسیم می‌کند، در ایران بواسطه تأخر شکل‌گیری کودکی مدرن، دوره بندی محدودتر و با پیچیدگی کمتری را می‌توان پیشنهاد داد. به نظر می‌رسد گفتمان نهادهای آموزش و پرورش، پزشکی و حقوق و تأمین اجتماعی تحول معنایی کودکی در ایران را بهتر توضیح می‌دهد.

در مجموع بنظر می‌رسد که ادبیات کودک در کنار دیگر حوزه‌های فرهنگ رسانه‌ای با تأثیرگذاری بر فرهنگ و دنیای مادی کودکان، چشم‌اندازهای متفاوتی را برای زندگی آنها ترسیم می‌کنند. سخت‌کوشی، آینده‌نگری، مسئولیت‌شناسی و یا در سویه دیگر گرایش به مصرف و فاننزی‌گرایی زندگی فرامدرن، مسیرهای قطبی اصلی را تشکیل می‌دهند. با فراگیر شدن آموزش‌های ابتدایی در ایران در دوره پهلوی دوم، و تأسیس کانون‌های پرورش فکری کودکان و نوجوانان در ایران در سال‌های دهه ۴۰ شمسی، گفتمان مدرنیستی بر پایه ارزش‌هایی چون ناسیونالیسم، هویت ملی، فردگرایی، استقلال جویی، میل به پیشرفت و توسعه، بصورت ضمنی و آشکار در آثار ادبیات کودک ترویج می‌شد. با وقوع انقلاب اسلامی و تحولات ساختاری متعاقب آن، بخش عمده‌ای از این اهداف و اولویت‌ها تغییر یافت و تأکید بر ارزش‌های دینی، اسلامی و اخلاقی اولویت بیشتری یافت. نگاه اخلاقی و آرمانی به کودکان و کودکی مبنای سیاست‌گذاری قرار گرفت. این گفتمان آرمانی و اخلاقی اگر چه در دهه چهارم انقلاب نیز همچنان موجه و مورد استناد است، با اینحال تفکیک اجتماعی ایجاد شده و دسترسی کودکان به طیف متنوعی از منابع جایگزین رسانه‌ای (مکتوب، دیجیتال)، قدرت گفتمان ایدئولوژیک و دینی را در ادبیات کودک تحلیل برده است. ادبیات کودک امروز عرصه قدرتمندی است که کودکان و بزرگسالان می‌توانند در آن کودکی را مورد بحث و

گفتگو قرار دهند و بر اساس آن سیاست ارتباطی و تعاملی خویش را در میدان‌های مختلف (خانواده، اجتماع و مدرسه) تنظیم کنند.

رویکردهای جمعیتی

تحولات و روندهای جمعیتی خانواده آثار مهمی بر زندگی کودکان و جوانان دارند و ماهیت کودکی مدرن را نمی‌توان مستقل از این تغییرات تفسیر کرد. از جمله روندها و تحولات تاثیرگذار جمعیتی موارد زیر قابل ذکر است:

الف) کوچک شدن بعد خانوار، کاهش رشد جمعیت و اندازه کوچک‌تر بعد خانوار روندی جهانی است که نتیجه انتقال جمعیتی دوم و کاهش توام مرگ و میر و موالید است. بر اساس داده‌های سرشماری عمومی نفوس و مسکن، رشد جمعیت ایران در فاصله سه دهه از نرخ ۳٫۵ در صد در سال‌های ابتدایی دهه ۶۰، به ۱٫۲ درصد در سال ۹۴ رسیده است. در همین مدت بعد خانوار از متوسط حدود ۶ نفر به کمتر از ۳٫۶ نفر رسیده است. بدیهی است این تغییر ساختاری آثار جدی را در سبک‌های والدینی خانوارهای ایرانی و ارزش‌ها و نگرش‌های آنها نسبت به کودکان بر جای می‌گذارد. تلقی کمتر ابزاری و اقتصادی نسبت به فرزندان بویژه فرزندان ذکور (پشتیبانی در دوره سالمندی و ناتوانی) تغییر در اقتصاد و سیاست عاطفی والدین و توجه و مراقبت و سرمایه‌گذاری بیشتر والدین برای رشد جسمانی و معرفتی فرزندان (سرمایه‌گذاری در تحصیل، مهارت‌اندوزی)، تسهیل روابط دمکراتیک‌تر و کمتر اقتدارگرایانه در فضای خانواده، تعامل و ارتباط بیشتر والدین و فرزندان در محیط خانواده، ظرفیت بیشتر والدین برای سرمایه‌گذاری و ایجاد رفاه برای فرزندان و پشتیبانی طولانی مدت از آنها (در مسیر آموزشی، حرفه‌ای و حتی زناشویی)، از جمله آثار تغییر در اندازه خانوار است.

به موازات تغییرات اندازه خانوار، تغییرات در ارزش‌ها و اقتصاد خانواده نیز آثار جدی بر شکل‌گیری کودکی مدرن و کیفیت تعاملات والدین بر جای می‌گذارد. اشتغال توأم زن و مرد که بخصوص در خانواده‌های متوسط شهری تجربه‌ای رو به افزایش است، اگر چه در مواردی بروز مشکلات و آسیب‌هایی عاطفی به فرزندان و زوجین را به همراه داشته است، با اینحال در مجموع بر رفاه، سرمایه‌گذاری و مراقبت بیشتر والدین از فرزندان و انتظارات و تلقی آنها تاثیرگذار بوده است. این اشتغال همچنین با جدا کردن برخی از نقش‌ها و مسئولیت‌های مرسوم والدین و واگذاری آن به نهادهای دیگر معنای ویژه‌ای به کودکی بخشیده است. بدین ترتیب اغلب زنان شاغل و نیز بسیاری از زنان غیرشاغل ترجیح می‌دهند مراقبت از کودکان پیش دبستانی خود را به مراقبین و پرستاران داخل منزل و در بیشتر موارد به مهدهای کودک خصوصی بسپارند. این تفکیک نقش، تربیت کودک را الزاماً بیش از پیچیده و متنوع ساخته و از

اقتدار والدین در تعقیب الگوهای مورد نظر خویش می‌کاهد. البته نقش‌پذیری‌های کودکان و تجربه کودکی مدرن منحصر به خانواده و مهدهای کودک و مدرسه نیست و رقبای رسانه‌ای بصورتی جدی و فراگیر بر آن تأثیر گذارند.

مجموعه تحولات جمعیتی فوق تجربه‌ای را از کودکی رقم می‌زنند که می‌توان آن را کودکی در رفاه خواند. رفاه کودکان مدرن به نوبه خود ساختار کودکی و بدن‌بال آن جوانی را نیز تغییر می‌دهد. چنانکه اشاره شده در فضای جدید مسئولیت بیشتر بر دوش کودکان گذاشته می‌شود، کودکان زودتر بلوغ اجتماعی، عاطفی، جسمی را تجربه می‌کنند و نگاه والدین به آنها از افرادی ناتوان و نیازمند مراقبت کامل به افرادی دقیق، دارای حقوق و منطقی تغییر می‌یابد. در فضای جدید والدین و کودکان متقابلاً به باز تعریف نقش‌ها و انتظارات متقابل پرداخته و تجربه‌ای متفاوت از الگوهای فرزند و والدینی را رقم می‌زنند.

بخش دیگری از تغییرات جمعیتی مؤثر بر تجربه کودکی را باید در تأخیر سن ازدواج و به تبع آن تأخیر در تجربه نقش والدینی دانست. طولانی شدن جوانی و تأخیر در گذار به بزرگسالی علاوه بر آنکه کوچک شدن خانواده را بدن‌بال داشته است، ماهیت تجربه والدینی و فرزند و نیز متفاوت ساخته است. آمارهای موجود در ایران نشان می‌دهند که سن متوسط ازدواج مردان و زنان کشور در سال ۹۰ به مرز ۲۶,۷ و ۲۳,۴ بوده است در حالیکه این میانگین در سال ۵۵ به ترتیب ۲۴,۱ و ۱۹,۷ بوده است (مرکز آمار ایران). این رقم برای شهرهای بزرگ کشور بزرگتر بوده و بر اساس آمارهای اداره ثبت احوال برای مردان به مرز ۳۰ سال و برای زنان به ۲۸ سال نیز رسیده است. تأخیر در فرزندآوری الگوی متفاوتی را بر روابط والدین و فرزندان تحمیل می‌کند و با تغییر در نگرش و نوع سرمایه‌گذاری والدین بر فرزندان و نیز ترجیحات آنها برای تعداد فرزندان مطلوب خود، اقتدار بیشتری به فرزندان می‌بخشد.

سویه منفی مهم تحولات جمعیتی اخیر افزایش طلاق و آثار سوء آن بر احساس امنیت کودکان است. افزایش آمار طلاق در ایران و بویژه در شهرهای بزرگ و در غیاب رژیم‌های خدمات اجتماعی حمایت‌کننده از زنان مطلقه، بیانگر آسیب‌پذیری کودکان و محروم شدن آنها از تجربه کودکی است. در سال‌های اخیر توجه به عاملیت و نقش فعال کودکان در تعاملات زوجین و سیاست‌های ارتباطی آنها با یکدیگر و نقد نگاه یکسویه‌ای که صرفاً به تأثیرات تصمیم‌ها و رفتارهای والدین بر کودکان می‌پردازد، افزایش یافته است. این ایفا نقش در تجربه طلاق نیز در مطالعات متعددی مستند شده است (نگاه کنید به یسن و مک کی، ۲۰۰۳). درک تجربه طلاق از چشم انداز کودکان و فهم و تحلیل نقش و فرآیند تاثیرگذاری آنها بر از هم پاشیدگی و یا نزدیک شدن اعضاء خانواده، حوزه مطالعاتی مهم و جذابی را در مطالعات جمعیتی کودکان شکل می‌دهد.

رویکردهای جامعه‌شناختی

طیف متنوعی از رویکردهای نظری و تجربی در مطالعه کودکی را می‌توان در این دسته قرار داد. مفاهیم به کار گرفته شده در این سنت عموماً موقعیت سن و دوره زندگی را بعنوان متغیر (مفهومی) ساختاری در نظر می‌گیرند و یا ویژگی‌ها و موقعیت‌هایی را که کودکان بعنوان یک مقوله اجتماعی در دوره‌ای تاریخی تجربه می‌کنند را کانون تحلیل خود قرار می‌دهند. به بیان دیگر تلقی اول کودکان را به مثابه بزرگسالانی کوچک در نظر می‌گیرد که بدنبال خود ابرازی و تحمیل خواسته‌ها و نیازهای خود هستند. در این نگاه مسئله نابرابری در قدرت و تبعیض‌ها و کنارگذاری‌های تجربه شده توسط کودکان موضوعی محوری است. منزلت سنی کودکان همزمان فرصت‌ها و محدودیت‌هایی را برای آنها بدنبال دارد که مدیریت آن هم برای کودکان و هم والدین آنها چالشی جدی است. برای مثال اگرچه کنار گذاشته شدن کودکان از بازار کار و منع کار کودکان، بهره‌کشی و استثمار آنها را محدود ساخته است، با این حال عدم استقلال اقتصادی فرصت‌های زیادی را برای فراغت و سرگرمی از آنها می‌گیرد. به همانسان اجباری شدن تحصیلات متوسطه و افزایش آن در تأخیر این استقلال اقتصادی تاثیرگذار است. نگاه ساختاری در پی فهم و تبیین این شرایط و موقعیت‌های محدود کننده و چالش برانگیز هم برای کودکان و هم والدین آنهاست. کودکان امروز از سویی تشویق به استقلال عمل و اتکا به انتخاب خود می‌گردند و از سویی دیگر شرایط پر ریسک جامعه معاصر (بک، ۱۹۹۲) والدین آنها را به کنترل‌گرایی حداکثری برای مدیریت این مخاطرات بر می‌انگیزاند (هونور، ۲۰۰۸). کنترل بیش از اندازه با ناتوان ساختن کودکان از انجام کارها و نمایش مهارت‌هایی که هیچگاه آن را تجربه نکرده‌اند به وابستگی و تداوم چرخه کودکی انجامیده است. نسل امروز کودکان از سویی به طور فزاینده‌ای به لحاظ اقتصادی وابسته به والدین خود هستند و از سوی دیگر به طور فزاینده‌ای آماج تبلیغات تجاری سرمایه‌داری غربی قرار دارند (جیکوبسون، ۲۰۰۸). والدین کودکان امروز از سویی بیشترین حمایت‌های بالقوه نهادی و بوروکراتیک را برای مشاوره و تربیت و اجتماعی ساختن فرزندان خود دارند و در همان حال بیشترین نگرانی و تردید را در خصوص سبک‌های مطلوب تربیتی احساس می‌کنند. تربیت بوروکراتیزه شده کودکان امروز، آزمایش و خطا در سبک‌های تربیتی والدین را افزایش داده است. کودکان امروز از سویی بیشترین حمایت‌های نهادین را در قالب آیین‌نامه‌ها و قوانین داخلی، کنوانسیون‌های ملی دارند و از سوی دیگر بیشترین تعداد و طیف سوء استفاده از کودکان و آسیب‌ها و آزارهای اجتماعی خانگی و غیر خانگی را تجربه می‌کنند کودکان امروز همزمان هم قدرت بیشتری دارند و هم وابستگی بیشتر. والدین امروز برای موفقیت فرزندان خود رفاه و آسایش خود را فدا می‌کنند و میل به تحرک اجتماعی و افزایش سرمایه‌ها و مهارت‌های کودکان آنها را راغب به پذیرش هر

نوع سختی در زندگی می‌سازد.

سویه دیگر تجربه کودکی که رویکردهای ساختاری به آن می‌پردازند کودکی انکار شده است. در سطح کلان، جنگ‌های فرقه‌ای و قومی درون مرزهای ملی و یا در اثر تهاجم کشورهای (نیروهای) خارجی، عاملی مهم در آسیب‌پذیری کودکان و نفی تجربه کودکی است. سویه دیگری از این محرومیت، پدیده کودکان خیابانی است که به منزله معضل جامعه کلان شهری مدرن، متأثر از روندها و تحولاتی چون شهرنشینی فزاینده، حاشیه‌نشینی، تغییرات در ساختار جمعیت، مشکلات خانوادگی، مهاجرت، فرهنگ فقر و مشکلات اقتصادی، تورم، بیکاری، خلاءهای قانونی و حقوقی و عدم پذیرش و کنارگذاری‌های فرهنگی نسبت به این مقوله است. رویکردهای نظری در مطالعه این پدیده در ایران عموماً اجتماعی شدن نامناسب، بی‌سازمانی اجتماعی و ساختاری و انتخاب‌ها و استراتژی‌های این دسته کودکان (انتخاب عقلانی) را مورد توجه قرار داده‌اند.

طیف عمده دیگر رویکردهای ساختاری تاکید خود را بر نسل، تجارب و موقعیت و منزلت نسلی قرار می‌دهند. این سنت مطالعاتی بیش از آنکه در جستجو و شناسایی عوامل زمینه‌ای مؤثر بر تجارب کودکان و یا نگرش به کودکان باشد بر اهمیت روابط و نگرش‌های نسلی تاکید دارند. در این زائر پژوهشی، روابط نسلی می‌توانند تاثیرات بالقوه و یا بالفعل، تفاوت‌های طبقاتی، جنسیتی، قومیتی و یا فضایی و مکانی را تحت الشعاع قرار داده و به شکل‌گیری هویت‌های ویژه در گروه‌های مختلف کودکان بیانجامند. علاوه بر این در این دیدگاه از آنجا که کودکی به درجاتی واکنشی به قدرت بزرگسالان نسبت به کودکان دیده می‌شود، قابلیت زیادی را برای تحلیل شکاف‌ها و نابرابری‌های اجتماعی فراهم می‌سازد. در رویکرد نسلی به کودکی، شکاف نسلی و قدرت نابرابر بین بزرگسالان و کودکان مرزهای تعریف کودکی را می‌سازند. و تجربه هر نسل از کودکان منحصر به فرد است. بر این اساس تجربه کودکان ایرانی مثلاً در سال‌های دهه ۶۰ که کشور با جنگ، تحریم و کمیابی مواجه بود و اندازه بزرگتر خانوار منافع اقتصادی و خدماتی کمتری را نصیب فرزندان می‌ساخت را باید از تجربه کودکان دهه ۹۰ که از رفاه، قدرت و انتخاب بیشتری برخوردارند، متمایز دانست. این تمایز معلول زمینه‌های کلان و ساختاری است که در سطوح مختلف (محلی، ملی و جهانی) تغییر در ارزش‌ها و هنجارها و نگرش‌ها را شکل می‌دهند.

بدیهی است شرایط زمینه‌ای و ساختاری به نوبه خود می‌توانند شرایط متفاوتی را برای اجتماعی ساختن کودکان و تعاملات والدین و فرزندان شکل‌دهند که خود می‌تواند مستقلاً منطقی (رویکردی) برای مطالعات کودکی بشمار آید و سطح تحلیل آن نیز نوعاً بین فردی و خرد است. برخی مطالعات اخیر در ایران نشان دهنده تغییرات محسوس در الگوها و سبک‌های

تربیتی والدین و تغییر آن به سوی الگوهای دمکراتیک و تعاملی دوطرفه است (نگاه کنید به ذکایی، ۱۳۸۶) این تحول که توأماً نتیجه تغییرات ساختاری (مثلاً رشد رسانه‌های نو و دیجیتال) و تغییرات ارزشی (مثلاً اهمیت یافتن ارزش‌های فردگرایانه در جامعه) است، ارزش‌های انتقال‌یافته در نسل‌های جدید را متفاوت ساخته است. برای مثال در اجتماعی ساختن دینی، بسیاری از خانواده‌های جدید شهری که از سرمایه‌های فرهنگی و اقتصادی مناسبی برخوردارند، به جای کاربرد رویکردهای آمرانه و مستقیم به شیوه‌های غیر مستقیم و گفتگویی روی آورده‌اند و یا بسیاری از خانواده‌های جدید با اهمیت بخشیدن به استقلال کودکان، شیوه‌های تربیتی خود را بر آموزش و درونی‌سازی فرهنگ انضباط در کودکان قرار داده‌اند. به همانسان والدین امروز تأکید بیشتری بر آموزش و انتقال مهارت‌های ارتباطی بین فردی (خود ابرازی)، تقویت اعتماد به نفس و تحریک جاه طلبی‌های کودکان خود دارند و تحرک اجتماعی بین نسلی فرزندان خود را مفروض می‌گیرند.

در مجموع سنت پژوهشی اجتماعی شدن در بیشتر مطالعات جامعه‌شناختی از کودکی، اجتماعی شدن را به شیوه‌ای یکطرفه (انتقال ارزش‌ها از والدین به فرزندان) مورد توجه قرار داده و عاملیت و انتخاب‌گری در غالب مطالعات کلاسیک این سنت غایب است. روند فوق به درجات زیادی برآمده از غلبه رویکردهای کارکرد گرایانه (بویژه نوع پارسنزی آن) بوده است. این سنت بندرت کودکی را در متن تعاملات زندگی روزمره (در خانه، مدرسه، خیابان و مانند آن) نگریسته و تنوع تجارب و الگوهای کودکی را نادیده می‌انگارد. این نوع نگاه به کودکی بیش از آنکه متمرکز بر ذات کودکی، تغییرپذیری‌ها و زمینه‌های مؤثر بر آن باشند، گذار بسوی بزرگسالی را هدف قرار می‌دهند. (برای نقد این نگاه خطی و رشدی در جامعه‌شناسی کودکی نگاه کنید به آمبرت، ۱۹۸۶). تنها از سال‌های دهه ۱۹۸۰ به بعد و با رواج سنت‌های بر ساخت‌گرایی، تعامل‌گرایی و پدیدارشناسی در جامعه‌شناسی و رواج نسبی رویکردهای بین رشته‌ای به کودکی است که توجه به تنوع در تجارب نسلی کودکان و والدین و نقش مهم کودکان در ساختن معنای کودکی و والد بودن، موضوع مطالعات منظم قرار گرفت و مطالعات کودکی از حلقه محدود مفهوم اجتماعی شدن فراتر رفت.

برساخت‌گرایی اجتماعی و فرهنگی

آنچه در ذیل این رویکرد قرار می‌گیرد وامدار طیفی از حوزه‌های مطالعاتی و رشته‌های آکادمیک مانند مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی، تعامل‌گرایی نمادین است. در این دیدگاه کودکی را باید بر ساخته سازه‌های فرهنگی و زبانی دانست و تلقی‌ها و تجارب ما از این سازه تابع متن اجتماعی، بین فردی و ضرورتاً با محدودیت‌های خاص خود همراه است. درک ما از

کودکی بعنوان سازه‌ای برآمده از تحولات جامعه مدرن بیشتر بر پایه وفاق بین ذهنی و تبادل تجارب و نوع گفتمان و سطوح مختلف دانش تولید شده (عمومی، علمی، مردم پسند و مانند آن)، قابل توضیح است تا بر اساس انطباق با واقعیتهای بیرونی و عینی. درک کودکی را باید بر این اساس تنها در متن اجتماعی خاصی که در آن مطالعه می‌شود متصور دانست. این فهم لاجرم ادعای صورتی واحد و جهانی از ماهیت کودکی را بلا موضوع می‌سازد و در نتیجه باید از کودکی‌ها و نه کودکی سخن گفت.

درک برساختی از کودکی نیازمند داشتن نگرشی انتقادی، فرهنگی و تاریخی نسبت به آن و نیز مرتبط دانستن تجارب مربوط به کودکی (در خانواده، اجتماع، مدرسه و دیگر میدان‌های اجتماعی) با دانش و شناخت موجود در جامعه و دیگر فرآیندهای اجتماعی است که نسبت به آن وجود دارد. لوزیک (۱۳۸۷) امتیازات رویکرد سازه‌گرایانه را ارائه مقوله‌بندی‌هایی که امکان تعمق بیشتر و نیز تشکیک در خصوص بسیاری از مسائل را فراهم می‌سازند، درک حساسیت‌ها، نگرانی‌ها و شکاف‌های اجتماعی گروه‌های مختلف و توجه دادن به قضاوت‌های اجتماعی و اهمیت حضار، گروه‌های ذینفوذ و ادعاسازان اخلاقی می‌داند.

بر پایه استدلال سازه‌گرایانه می‌توان گفت که والدین در فضای خانواده و در تعامل با یکدیگر فعالانه معنای کودک را شکل می‌دهند و بر آن اساس به تنظیم استراتژی‌های خود می‌پردازند. به همانسان، معنای شکل‌گرفته و تولید شده در مدارس توسط مدیران و اولیاء مدرسه، درک آنها و استراتژی‌های مواجهه آنها را شکل می‌دهد و سرانجام خود کودکان و نوجوانان در محیط‌های نهادین (مهدکودک، مدرسه، زمین بازی) فعالانه به تولید معنا می‌پردازند و فرهنگ همسالان را می‌آفرینند.

عرصه مهم دیگری که از تحلیل‌های بر ساخت‌گرایانه در فهم و تبیین آن می‌توان سود برد، مصرف‌گرایی کودکان است. در سال‌های اخیر کودکان به بازار مصرفی مهمی تبدیل شده‌اند و نگرانی‌های جدی نسبت به آنچه «کالایی شدن» و «تجاری شدن» کودکی خوانده می‌شود شکل گرفته است (نگاه کنید به جیکوبسون، ۲۰۰۸، باکینگام، ۲۰۰۴). برخی محققان (مانند کوک، ۲۰۰۴) کودکی را مفهومی بر ساخته بازار می‌دانند. مصرف کودکان شکل‌دهنده کودکی و بازنمای آن چیزی است که کودکان دوست دارند باشند و بر اساس آن دیده شوند. فرآیندهایی چون دیسنیایی شدن و مک دونالدی شدن جامعه مدرن فهم ما از کودکی و کودکان و فهم کودکان از خود را به طور اساسی تغییر داده است. کودکان جدید معنای استقلال، تمایز و هویت جویی را در بسیاری موارد از مصرف می‌جویند و علاوه بر تمایز طلبی و اقتدار نیابتی که برای والدین خود فراهم می‌سازند، نظم زندگی روزمره خود را نیز بر اساس مصرف شکل می‌دهند.

بدون تردید نقش فرهنگ رسانه‌ای در مصرفی شدن کودکی را باید مهم‌تر از دیگر عرصه‌ها و میدان‌های مصرفی دانست. مصرف انیمیشن‌های غربی و رسانه‌های دیجیتال جغرافیای ارتباطی و فراغتی کودکان را تحت الشعاع خود قرار داده و توجه و اولویت بخش افراطی به آنها و شکل‌گیری آنچه لیوینگستون (۲۰۰۰) آن را «فرهنگ اطاق خواب» می‌خواند، نگرانی‌های جدی در خصوص افول سرمایه‌های اجتماعی کودکان و فردگرایی فزاینده آنها برانگیخته است. اطاق خواب انباری برای فرهنگ معاصر کودکان و بهشت کاملی برای مصرف‌گرایی افراطی کودکان و تخیلات فرهنگ عامه پسند به شمار می‌آید (میچل و رید والش، ۲۰۰۲: ۱۱۳).

در بسیاری از خانواده‌های غربی و به طور فزاینده‌ای در ایران، کودکان و نوجوانان داشتن اتاقی را که مجهز به تکنولوژی‌های رسانه‌ای باشد، تضمینی برای حفظ خلوت فردی تلقی می‌کنند. بخشی از این ترجیح به واسطه امکان نگاهداری وسایل و اشیایی است که برای کودکان ارزشمند است (سی دی‌های انیمیشن، عکس هنرپیشه‌ها و بازیگران و مشاهیر عامه پسند مورد علاقه، اشیا و کالاهایی خرده فرهنگی و مصرفی با تصویر برندها و یا چهره‌های مورد علاقه و همچنین تجهیزات و دکوراسیونی که با انتخاب کودکان خریداری شده و یا به سلیقه شخصی آنها تغییر یافته‌اند). بدیهی است که ماهیت اتاق خواب برای کودکان در شرایط سنی، جنسیتی و طبقاتی مختلف تفاوت دارد و پیامدهای متفاوتی را برای آنها به همراه دارد. اگر چه بعضی خانواده‌ها به موازات امکانات و تسهیلاتی که در فضای اتاق خواب برای کودکان خود فراهم می‌کنند، علاقمند به اعمال کنترل بیشتر بر آنها و طلب مسئولیت بیشتر هستند و گاه در معنای انضباطی و تنبیهی از آن استفاده می‌کنند، با اینحال تردیدی نیست که در فضای کلانشهری و شرایط زیست عموم خانواده‌ها در آپارتمان‌های کوچک و محرومیت کودکان این نسل از تجارب و ماجراجویی‌ها در حوزه‌هایی چون محله، خیابان، اتاق خواب کودکان عرصه اصلی استقلال جویی، و حفظ فردیت و حریم شخصی و تضمینی برای استقلال بیشتر آنها از زندگی خانوادگی است. فضای اتاق خواب متن فرهنگی است که بسیاری از علائق، امیال و ارزش‌های کودکی در آن شکل می‌گیرد. مطالعات پراکنده موجود در ایران (علویان، ۱۳۹۲) نشان می‌دهند که والدین در خانواده‌های متوسط و بالاتر شهری با پذیرش خواسته‌های مادی کودکان و اولویت بخشی به استقلال آنها از طریق تجهیز و ارائه اتاق مستقل، عملاً فردیت آنها را تقویت کرده و این استقلال فضایی به نوبه خود قدرت چانه زنی بیشتری به آنها در خانواده می‌بخشد.

فرهنگ اطاق خواب اگر چه در وجه منفی مروج مصرف‌گرایی و تجاری شدن بیشتر نگاه کودکان و نوجوانان است با اینحال امکانی برای جستجو و رشد هویت را نیز در اختیار جوانان قرار می‌دهد. رسانه‌های نو می‌توانند مجالی را برای خود ابرازی و داشتن سطحی از مشارکت

دیجیتال و اظهاری در شرایط محدودیت حوزه و فضای عمومی فراهم سازند. نمونه‌ای از این نوع مشارکت‌های مجازی در ایران را می‌توان در شکل‌گیری گروه‌های هواداری اینترنتی برای خوانندگان و ستاره‌های هنری کره‌ای یافت. این پدیده که اصطلاحاً «موج کره‌ای» خوانده می‌شود در ایران و بصورتی تناقض‌آمیز به درجات زیادی برآمده از پخش سریال‌ها و فیلم‌های سینمایی کره‌ای در یک دهه اخیر در تلویزیون رسمی ایران شکل گرفته است. نتیجه پژوهش ذکایی و عزیزی (۱۳۹۵) نشان می‌دهد که نوجوانان ایرانی با ایجاد گروه‌های هواداری در داخل برای این ژانر موسیقایی درگیر چالش‌های معنایی جدی بر سر هویت‌یابی (ملی، دینی، جنسیتی و مانند آن) خویش می‌شوند و پیگیری اخبار و تجارب خوانندگان مورد علاقه درک آنها از هویت زنانه و نیز هویت‌های ملی و دینی آنها را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد.

رویکردهای بر ساخت‌گرایانه به کودکی سویه‌های انتقادی‌تری نیز به خود می‌گیرند که از آن به مطالعات فرهنگی انتقادی کودکی یاد می‌شود. این مطالعات عرصه‌ها و دستور کارهای متفاوتی را در بر می‌گیرند که نقطه مشترک آنها توجه به موضوع قدرت و ارتباط آن با بر ساخت‌های فرهنگی از کودکی، خانواده، تعلیم و تربیت در بسترهای کلان جامعه، محلی و نیز جهانی است. مطالعات فرهنگی انتقادی کودکی با الهام‌گیری از سنت‌های روش‌شناختی و نظری مانند آموزش انتقادی، مطالعات فرهنگی، تاریخی و تطبیقی از کودکی، مطالعات پسااستعماری، پسااستعماری و فمینیستی از کودکی و خانواده و تعلیم و تربیت، دستور کارهای مطالعاتی جذاب و تازه‌ای را به مطالعات کودکی بخشیده و به ماهیت بین رشته‌ای و چند رشته‌ای مطالعات کودکی کمک فراوانی کرده‌اند. در این حوزه‌های مطالعاتی بطور مشخص روابط بین قدرت، زبان، و آنچه بعنوان رفتارها و یا کدهای بهنجار، نابهنجار و خوب و بد خوانده می‌شود مورد مطالعه قرار می‌گیرد. از دیگر مفاهیم و ایده‌های مورد توجه در سنت انتقادی، فهم بر ساخت دیگری، تفاوت و تجارب کنار گذاری و یا ادغام کودکان در مفهوم‌سازی‌های رایج پیرامون کودکی، خانواده، اصلاحات آموزشی، سیاست‌ها و کنش‌های نظام مدرسه‌ای قابل ذکر است. نمونه پژوهش‌های انجام شده در سنت انتقادی در ایران را می‌توان بیشتر در سنت مطالعات فرهنگی آموزش و پرورش (رضایی، ۱۳۸۷، فاضلی، ۱۳۹۰، اکبر پوران، ۱۳۹۳) و مطالعات فرهنگی رسانه و مصرف (ذکایی، ۱۳۹۳) جستجو کرد. مطالعات دسته اول تلاش کرده‌اند ناسازه‌های گفتمان مدرسه و مقاومت‌های نشانه‌شناختی نوجوانان نسبت به نظم بیگانه کننده مدرسه را با استفاده از رویکردهای ساختارگرایی و تحلیل گفتمان مورد مطالعه قرار دهند. به همانسان در مطالعات فرهنگی و رسانه از کودکی چنانکه پیشتر اشاره شد، فرهنگ رسانه‌ای و شیوه‌های مواجهه و مصرف اطلاعات توسط کودکان و نوجوانان و آثار این مواجهه بر هویت‌یابی آنها مورد توجه بوده است. در سال‌های اخیر رواج وب سایت‌هایی که برای کودکان و

یا توسط آنها ایجاد شده است، عرصه و میدان رو به رشدی را برای ترویج و انتقال فرهنگ عامه پسند کودکان ایجاد کرده است. بر اساس پیمایش انجام شده در سال ۲۰۰۱ در کانادا ۹۹ درصد کودکان هفت تا شانزده ساله به اینترنت دسترسی دارند و همین سال پژوهشی میدانی در آمریکا نشان داد که یک نفر از ۵ نفر کودک دوازده تا هفده ساله دارای وبسایت مستقل است (نقل در میچل و رید والش، ۲۰۰۲: ۱۴۱). تجربه کودکان ایرانی از فضای مجازی عموماً به بازی و سرگرمی‌های اینترنتی اختصاص داشته و سواد و آموزش ناکافی رسانه‌ای و دسترسی‌های محدودتر مجال کمتری برای مشارکت آنها در تولید اطلاعات و یا استفاده از قابلیت‌های پیچیده‌تر شبکه فراهم ساخته است. علیرغم محدودیت‌های فوق، فضای مجازی تجزیه کاملاً متمایزی را برای کودکان دیجیتال امروز ایرانی و نیز برای والدین آنها رقم زده است که در کنار آثار مثبت آن در تحریک خلاقیت‌ها و برخی مهارت‌ها، اتکا افراطی به محتوای جهت‌دار و یا ناهمخوان با سنت‌ها و ارزش‌های ملی نگرانی‌های جدی را در میان برخی خانواده‌ها ایجاد کرده است.

مطالعات کودکی در ایران

قراین و مشاهدات موجود بیانگر فقدان شکل‌گیری سنت منسجمی از مطالعات کودکی در ایران است. اگرچه در سال‌های اخیر نمونه‌هایی از مراکز تخصصی مطالعات کودکان و نوجوانان (عموماً با حمایت سازمان‌ها و مراکز دولتی) در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی استقرار یافته و سوبه‌هایی از تجارب کودکان را مورد توجه قرار داده‌اند و علیرغم تنوع فزاینده مجلات و نشریات تخصصی در حوزه کودکان و چاپ تعداد زیادی از مقالات تخصصی، حوزه مطالعات کودکی در ایران هنوز در ابتدای مسیر خود قرار دارد. بررسی تجربی نگارنده از پایان‌نامه‌های موجود در دپارتمان‌های علوم اجتماعی دانشگاه‌های دولتی شهر تهران و نیز مرور و تحلیل چکیده بیش از دو هزار مقاله تخصصی که در ده سال اخیر به چاپ رسیده‌اند نشان‌دهنده غیبت بسیار بارز سنت و رویکرد میان رشته‌ای مطالعات کودکی در ایران است:

فرا تحلیل اولیه مطالعات تجربی موجود بیانگر نکات زیر است:

۱. عدم توازن رشته‌ای. جهت‌گیری موضوعی و رشته‌ای «مطالعات کودکان» در ایران، کاملاً منطبق با تاریخچه و روند استقرار نهادهای خدماتی، آموزشی و رفاهی است که کودکی را هدف خود قرار داده‌اند. بدین ترتیب حوزه‌های سلامت، پزشکی و پیراپزشکی، بیشترین تولیدات دانش علمی کودکی را همچنان بر عهده دارند و شاید با کمی احتیاط می‌توان مدعی شد که نزدیک به نیمی از مطالعات موجود انعکاس‌دهنده رویکرد درمانی، آسیب‌شناختی، پیشگیرانه و کنترل‌کننده به کودکان هستند. به موازات این رویکرد جسمانی و درمانی رویکردهای

روانشناختی و روان پزشکی سهم بزرگی از مطالعات کودکان در ایران را شکل داده‌اند که تقریباً یکسره بر پایه آموزه‌های سنت‌های کلاسیک (رشدی) شاخه‌های مختلف روان‌شناسی (مشاوره، بالینی، کودک)، برخی گرایش‌های آموزش و پرورش و به درجات کمتری مددکاری قرار دارند. با فاصله زیاد از این دو سنت، مجموعه مطالعات دیگر در حوزه کودکان را باید در مطالعات ادبیات کودک جستجو کرد که یا به طور مستقل و یا در برخی نمونه‌ها در سنتی بین رشته‌ای موضوعی برای تولید مقالات تجربی بوده‌اند. سهم دیگر حوزه‌های دانش چون فلسفه، تاریخ، جامعه‌شناسی، حقوق و علوم سیاسی، اقتصاد، علوم دینی و رشته‌های دیگر با فاصله زیادی از سه ضلع یاد شده قرار می‌گیرند و مجموعاً کمتر از ده درصد از این مطالعات را در بر می‌گیرند.

۲. دستاورد محدود نظری. بدون تردید پژوهش‌های موجود، دانش تجربی قابل توجهی را تولید کرده‌اند که دستاورد آن در ارتقا کیفیت زندگی کودکان و مداخله‌های تجربی آثار مثبتی را به همراه داشته است. با این حال اصرار بر تجربه‌گرایی که با تاکید بر طراحی‌های خاص کمی‌گرایانه و در پارادایم‌های تحول‌گرایانه استوار است، به دستاوردهای نظری عمیق‌تر و بیشتر مرتبط با بستر جامعه ایرانی آسیب‌های جدی وارد ساخته است. در بسیاری موارد عناوین و دستور کارهای ثابتی را می‌توان یافت که با فرمت‌هایی تقریباً یکسان به سان مدهایی آکادمیک و بصورت چرخه‌ای در مجلات تخصصی به چاپ می‌رسند. جهت‌گیری نظری غالب مطالعات موجود اغلب در پارادایم اثبات‌گرایی (کارکردگرایی، نظریه گشتالت، تحول‌گرایی و مانند آن) قرار می‌گیرند. در بسیاری از این مطالعات تلاش بر تدقیق، اعتباریابی و هنجارمند کردن مقیاس‌ها و ابزارهای سنجش صفات و خصوصیات رفتاری و روانی است که بصورت اولیه در غرب آماده شده‌اند. در طراحی بسیاری از مطالعات موجود جستجوی همبستگی (از نوع مطالعات علی و مقایسه‌ای) و یا توصیف تفاوت در میانگین نمرات و شاخص‌های دو گروه مقایسه دنبال می‌شوند.

۳. غلبه رویکرد آسیب‌شناختی. در غالب مطالعات موجود در سنت‌های علوم رفتاری، کودکان بعنوان قربانی و آسیب‌پذیر تلقی شده‌اند و کودک بعنوان عامل و صاحب قدرت کمتر مطرح است. نقش والدین و بزرگسالان و اعمال قدرت آنها در رفع مشکلات و ایجاد تعادل در روابط (شرایط)، تعیین‌کننده دیده شده است. تحلیل زمینه‌های اقبال به رویکردهای آسیب‌شناختی نیازمند بحثی مستقل است. آنچه به اختصار در اینجا می‌توان گفت اهمیت سیاست‌ها و برنامه‌های سازمان‌ها و نیز اعتبارات و بودجه‌های پژوهشی در شکل‌گیری دستور کارهای مطالعاتی دانشگاهی در ایران و در بسیاری موارد بازتولید ناخواسته آن از جانب محققان و پژوهشگران است. نگاه مسئله‌شناسانه به کودکان و شناسایی بحران‌ها و جایگاه حاشیه‌ای کودکان نیازمند دخالت و درگیری بیشتر سازمان‌های غیر دولتی و ارائه دستور کارهایی از

سطوح پایین‌تر نهادین در جامعه است. رونق این شیوه نگاه و پژوهش همچنین می‌تواند تضمین بیشتری برای پیوند بین نظریه و عمل در مطالعات کودکی فراهم سازد. گفتمان کودکی در ایران با نگاه از بالا به پایین و آسیب‌شناختی به کودکی بیشترین تأثیر خود را از سیاست‌دولت‌ها گرفته است اگر چه تاکنون ردیابی این گفتمان و مکانیسم عمل آن موضوع مطالعه جدی قرار نداشته است.

۴. منطق روش‌شناختی ناهمسو. غفلت رویکردهای انتقادی و جدیدتر به کودکی هم در علوم اجتماعی و هم شاخه‌هایی چون ادبیات و هنر، به کارگیری طراحی‌های روش‌شناختی کمتر مولد و خلاق را بدنبال داشته است. نمونه‌های محدودی از کاربرد روش‌های مشارکتی را در این مطالعات می‌توان جست و در نتیجه آن صدا و قدرت کمتری به کودکان داده شده و نقش آنها در طراحی، فعالیت میدانی، پردازش و اعتباریابی نتایج و نهایتاً اشاعه اطلاعات نادیده گرفته می‌شود. رشد حوزه مطالعات کودکی بدون تردید نیازمند طراحی و استفاده از روش‌ها و تکنیک‌هایی است که هم با همکاری خود کودکان و برای آنها اجرا شود. توسعه مطالعات این حوزه همچنین مستلزم توجه بیشتر و تدقیق چهارچوب‌های راهنمای اخلاقی برای پژوهش کودکان است. پژوهش کودکان در ایران اغلب بدنبال ارزیابی‌های هنجاری توانایی کودکان هستند و انکاء زیادی به آزمون‌های استاندارد شده و روش‌های تجربی دارند. لازم است در رویکردهای جدیدتر زمینه‌هایی برای انتقال دیدگاه، تجربه و استدلال خود کودکان فراهم شوند. اتکا به این شیوه‌ها که خود مستلزم استقبال از رویکردهای نظری جدیدتر در مطالعه کودکی است، ضمن قدرت بخشی به کودکان، برآورد دقیق‌تری از قابلیت‌های کودکان در فهم و ارتباط با سیاست، اقتصاد، خانواده، کار، صنعت، رسانه و در مجموع منطق زندگی روزمره فراهم می‌سازند.

۵. پیوند ضعیف بین رشته‌ای. استقلال و رونق حوزه مطالعات کودکی، مستلزم انعطاف‌پذیری و هم‌افزایی در سنت‌ها، مفاهیم، روش‌ها و منظرهای رشته‌ای است. بسیاری از موضوعات و دستور کارهای جدی مطالعات کودکی که توجه به آنها ممکن است در هويت بخشی به این سنت در ایران کمک کند، نیازمند تولید و به کارگیری فضایی میان رشته‌ای است. پاسخ به سؤالاتی چون نوسانات و تحولات گفتمان‌های در ایران چگونه بوده است، مدعاسازان بحران و یا مسائل کودکی در ایران چه کسانی بوده و یا هستند و چگونه استدلال‌های خود را پیش برده‌اند، گفتمان کودکی در ایران چگونه از سیاست دولت، خانواده، مدرسه و مانند آن تأثیر پذیرفته است، شناخت و دانش فراهم شده در خصوص کودکان و قابلیت‌ها و محدودیت‌های آنها تا چه اندازه در فهم کودکی و بر ساخته شدن آن مؤثر بوده است، چه نسبتی بین گفتمان محلی (ایرانی) با گفتمان جهانی از کودکی وجود دارد، فضا و تجربه نیمه استعماری در تاریخ معاصر آن چه دلالت‌هایی را در در تجربه و فهم کودکی به همراه داشته است، تأثیر

مهاجرت‌های (دیاسپورا) گسترده پس از انقلاب خانواده‌های ایرانی و کودکان آنها به کشورهای غربی بر ارزش‌ها، آرزوها، تعاملات با والدین و همسالان آنها چیست؟ نقشه‌بندی فضاهای کودکی در ایران چگونه است و چه گونه‌هایی از آن می‌توان ارائه کرد و ده‌ها سؤال مشابه دیگر، مستلزم انتخاب منظری بین رشته‌ای از مطالعات کودکی است که نظریه‌ها، روش‌ها، تحلیل‌ها و داده‌های برآمده از آن ضمن اذعان به استقلال و توانایی کودکان در درک خود، دیگران و جامعه، فهم کودکی را بر ساخته و نتیجه تحولات اجتماعی، تاریخی، گفتمانی، سیاسی و اقتصادی هر جامعه می‌داند.

نتیجه‌گیری

کودکی تحول یافته و متفاوت امروز در پیچه‌ها و مسائل تازه‌ای را پیش روی محققان علوم اجتماعی و انسانی گشوده است که عموماً در ذیل مطالعات کودکی آن را دنبال می‌کنند. توسعه مطالعات کودکی علاوه بر آنکه خود برآمده از تنوع زمینه‌ها، تجارب و گفتمان‌های کودکی است در بر ساخت و شکل‌گیری ماهیت جدید آن مؤثر بوده است. مطالعات کودکی همچنین با قابلیت‌ها و زمینه‌هایی که برای مداخله و سیاست‌گذاری فراهم می‌کند، دانشی در خدمت ارتقا کیفیت زندگی و رفاه عمومی جامعه بشمار می‌آید. در مقاله فوق سنت‌های نظری مؤثر بر شکل‌گیری درک نوین از مفهوم کودکی در صد سال اخیر را به اختصار مرور کرده و نقش آنها در استقلال دوره کودکی و عاملیت بخشیدن به کودکان را مورد بحث قرار دادیم. بعد از وابستگی طولانی گفتان مدرن کودکی به روانشناسی و علوم زیستی، سنت‌های تاریخ، ادبیات، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، فلسفه، حقوق و برخی شاخه‌های دیگر از علوم انسانی و اجتماعی در شکل‌گیری گفتمان فراگیر، بین رشته‌ای و انتقادی مطالعات کودکی نقشی تعیین‌کننده داشته‌اند و در دو دهه گذشته ابعاد و روند جدیدی برای مطالعات نظری و تجربی کودکان گشوده‌اند.

تأخر شکل‌گیری گفتمان کودکی در ایران، مسیر این چرخش گفتمانی به کودکی را با محدودیت‌ها و گاه موانعی روبرو ساخته است. در این مقاله با تحلیل مروری اولیه‌ای از مطالعات کودکان در ایران نشان دادیم که دستور کار مطالعات پژوهشی کودکی در ایران کمتر بر پایه بازاندیشی به زمینه‌ها و شرایط محلی ظهور و یا تغییر این مفهوم قرار داشته‌اند و عموماً انعکاسی از موقعیت ساختاری و نظم نهادینی بوده‌اند که فضاها و تجارب کودکی در آن سامان می‌گیرد. ویژگی فوق سبب گردیده است که علیرغم تولید پژوهش‌های متنوع، دستاوردهای نظری آنها در شناخت و تدقیق مفهوم کودکی و به درجاتی در تجویز و مداخله‌های سیاستی کارایی محدودی داشته و کودکان همچنان بعنوان افرادی وابسته، آسیب‌پذیر و فاقد صدا و

قدرت ارزیابی و مطالعه شوند. نگاه یکپارچه، انتقادی، بین رشته‌ای و توأم با مداخله و نظر کودکان، قلمروهای جدیدی را برای رشد سنت مستقلی از مطالعات کودکی جوان ایرانی می‌گشاید و به شناسایی بهتری از سهم کودکان در شکل‌گیری و تحولات فرهنگ معاصر کمک می‌کند.

منابع

- اکبرپوران، سپیده (۱۳۹۲) «گفتمان شادی در مدارس متوسطه دخترانه تهران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.
- ذکایی، محمد سعید (۱۳۹۲) فراغت، مصرف و جامعه: گفتارهایی انتقادی، تهران: تیسرا.
- ذکایی، محمد سعید (۱۳۸۶) جامعه‌شناسی جوانان ایران، تهران: آگه.
- ذکایی، محمد سعید و عزیزی همدانی، متین (۱۳۹۵) «موج کره‌ای در ایران: انگیزه‌ها و آثار اقبال به فرهنگ عامه‌پسند کره‌ای در ایران»، فصلنامه مطالعات رسانه‌های نوین، دوره ۱، شماره ۳، ۱۷۷-۱۲۴.
- رضایی، محمد (۱۳۸۷) ناسازه‌های گفتمان مدرسه: تحلیلی از زندگی روزمره دانش‌آموزی، تهران: موسسه انتشاراتی جامعه و فرهنگ.
- سیدآبادی، علی اصغر (۱۳۹۱) مقدمه‌ای بر مخاطب‌شناسی کتاب کودک، کتاب با واسطه، تهران: انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- شاه آبادی، حمید رضا (۱۳۸۵) مقدمه بر ادبیات کودک: بحثی در شناخت مفهوم دوران کودکی، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- فاضلی، نعمت الله (۱۳۹۰) مردم‌نگاری آموزش: چند مطالعه مردم‌نگارانه در زمینه آموزش و پرورش در ایران امروز، تهران: فخرآکیا.
- لوزیک، دانیل (۱۳۸۷) رویکرد سازه‌گرایانه در نگاه به مسائل اجتماعی، ترجمه سعید سعید فر، تهران: انتشارات کیهان.
- Aeries, C (1961) *Centuries of Childhood*, London: Jonathan Cape.
- Alanen, L and Mayall, B (2011) *Conceptualizing Child-Adult Relations*, London: Routledge.
- Beck, U (1992) *Risk Society*, London: Sage.
- Buckingham, D (2004) New Media, New Childhoods? Children' Changing Cultural Environment in the Age of Digital Technology, in M. J. Kehily (ed) *An Introduction to Childhood Study*, Berkshire: Open University Press.
- Cannellaa, G. S. and Viruru, R (2004) *Childhood and Postcolonialization*, London: Routledge Falmer.
- Cook, D. T. (2004) *The Commodification of Childhood*. Durham, NC; Duke University Press.
- Jacobson, L. (2008) (ed) *Consumer Culture in American Society: A Historical Handbook and Guide*, Westport: Praeger.
- Hebidge, D. (2003) Dis-Gnosis Disney and the New-Tooling of Knowledge, Art, Culture, Life, Etc" in, *Cultural Studies*, 17 (2): 150-167.
- Hendrick, A. (1997), Construction and Reconstruction of British Childhood: an Interpretive Survey, 1800 to the Present, in James, A and Proat, A (eds) *Constructing and Reconstructing Childhood*, Basingstoke: Falmer.
- Honore, C. (2008) *Under Pressure: Rescuing our Culture from the Culture of Hyper Parenting*., Harper Collins e book.

- Jacobson, L. (2008) *Children and Consumer Culture in American Society: A Historical Handbook and Guide*, Westport: Praeger.
- Jensen, A. and McKee, L (eds) (2003) *Children and the Changing Family*, London: Rotledge Falmer.
- Kehily, M. J. (2004) *Understanding Childhood: An Introduction to Some Key Themes and Issues*, Oxford: Open University Press.
- Livingstone, S. and Bovil, M (2000) *Young People and New Media*, London: Sage.
- Mayall, B. (2013) *A History of the Sociology of Childhood*, London: Institute of Education.
- Nitchel, C. and Reid-Walsh, J. (2002) *Researching Children Popular Culture: The Cultural Spaces of Childhood*, London: Routledge.
- Skolnick, A. (1975) The Limits of Childhood: Conceptions of Child Development and Social Context, *Law and Contemporary Problems*, No. 39, pp38-77.
- Waller, T. (2005) Modern Childhood: Contemporary Theories and Children's Lives, in T. Waller (ed) *An Introduction to Early Childhood: A Multidisciplinary Approach*, London: Paul Chapman Publishing.
- Woodhead, M. (2006) *Changing Perspectives on Early Childhood: Theory, Research and Policy*, UNESCO.

